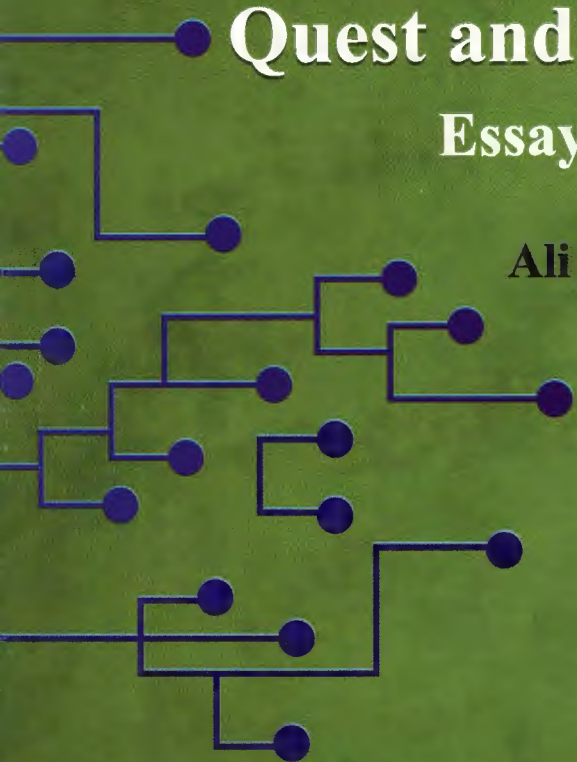




جست‌وجو گفت‌وگو

جستارهایی در فرهنگ

علی اصغر مصالح



Quest and Dialogue

Essays in Culture

Ali Asghar Mosleh

2013



ISBN: 978-964-224-491-1



۹۷۸۹۶۴۲۲۴۴۹۱۱

۲۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



جست و جو

و

گفت و گو

جستارهایی در فرهنگ

علی اصغر مصلح



سرشناسه	: مصلح، علی اصغر
عنوان و نام پدیدآور	: جست و جو و گفت و گو: جستارهایی در فرهنگ / علی اصغر مصلح.
مشخصات نشر	: تهران: علم، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۳۴۰ ص.
شابک	: ۱ - ۴۹۱ - ۲۲۴ - ۹۶۴ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
عنوان دیگر	: جستارهایی در فرهنگ.
موضوع	: فرهنگ -- مقاله ها و خطابه ها
موضوع	: فرهنگ ایرانی -- مقاله ها و خطابه ها
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۱ ج ۵۵ / م ۶۲۱ HM
رده بندی دیویی	: ۳۰۶
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۰۱۳۱۶۶



نشر

جست و جو و گفت و گو: جستارهایی در فرهنگ

علی اصغر مصلح

چاپ اول، ۱۳۹۱

نیراز: ۱۱۰۰ نسخه

لبنوگرافی: کوثر

چاپ: رامین

مرکز پخش علم: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

بن بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۱ - ۴۹۱ - ۲۲۴ - ۹۶۴ - ۹۷۸

فهرست مطالب

درآمد

مباحث نظری در باره فرهنگ

۸	درآمدی بر «فلسفه فرهنگ»
۲۷	تأمل در زمینه‌های پیدایش بیش میان فرهنگی
۳۷	خاستگاه بیش و فلسفه میان فرهنگی
۵۵	گفتگو در باره فلسفه میان فرهنگی در عالم معاصر
۷۳	بیش تطبیقی، نمودی از وضعیت تاریخی
۸۹	مبنایی نظری برای توصیف "تغییر مرکزیت تمدنها" با نظر به آراء این عربی
۹۹	فلسفه جدید ژاپن و نسبت آن با هیدگر
۱۱۹	آینده غرب، آینده فرهنگ‌ها
۱۴۹	علوم انسانی در وضعیت تلاقی فرهنگی
۱۶۱	روزگار تلاش و تلاشی

فرهنگ ایرانی در عالم معاصر

۱۷۴	تفکر فلسفی در ایران معاصر
۲۰۱	گفتگو در باره وضع تفکر فلسفی در ایران معاصر
۲۱۳	گوینو و کربن در ایران
۲۴۱	تمهیدی بر غرب شناسی
۲۵۹	تأملی بر خواست اصلاحات
۲۶۳	پرسش از نسبت تصوف و مدرنیته

۲۷۱	رویکردهای مختلف به حکمت متعالیه در عالم معاصر
۲۹۷	بحثی درباره آینده حکمت اسلامی
۳۱۱	مشکله علوم انسانی در ایران
۳۱۹	تقدم تکنیک بر علم
۳۲۷	نیهیلیسم نیچه و زمستان اخوان
۳۳۹	علامه طباطبایی و نسبت او با زمانه

درآمد

مقالات این دفتر انعکاس جست‌وجوهای یکی از اهالی این زمانه برای درک بهتر فرهنگ خویش، و یافتن شیوه‌های بهتر زیستن در کنار دیگرانی است که با او متفاوتند. تلقی نگارنده از زندگی، به‌خصوص وقتی جست‌وجوگرانه باشد، به‌مثابه یک راه است. هر کسی راهی طی می‌کند. وقتی این راه طی کردن اهمیت دارد که راهرو بخواند از خویشتن به سوی دیگران راهی بیابد.

صاحب این قلم در فرهنگی تولد یافته که آن را در مقابل فرهنگ غالب، در کنار دیگر فرهنگهای مشابه، فرهنگ حاشیه‌ای یا پیرامونی نامیده‌اند. اولین دلالت چنین عنوان‌هایی آن است که تاریخ و سابقه فرهنگی او با آنچه بر روزگار غالب است، تفاوت و چه بسا تقابل دارد. پس طبیعی است که هرچه از امثال این قلم برون تراود بوی تقابل و تعارض دهد. این سرنوشت‌ناگزیر چنین نسلی است که باید دو کوشش را آغاز کند: جست‌وجو در فرهنگ خویش و جست‌وجو در فرهنگ غالب. اگر چنین جوینده‌ای به آشتی و تألیف گرایش داشته باشد، باید راه گفت‌وگو را در پیش گیرد. گفت‌وگو مقصد و مقصود هر جست‌وجوگر راستین زمانه ماست. این‌گونه جهت‌گیری را می‌توان بیش و کم در اغلب نوشته‌های جویندگان این دوران یافت. نوشته‌های همه نویسندگان ایرانی در دوره تلافی، بویی از این‌گونه کوشش‌ها دارد.

مجموعه گردآمده در این دفتر، گزیده‌ای از مقالاتی است که در دوره‌ای، بیش از یک دهه، نوشته شده. عناوین مقالات هر چند متنوعند، ولی می‌توان معنا و روحی واحد در پس همه آنها یافت. این معنای واحد همان است که در عنوان کتاب آمده است: جست‌وجو و گفت‌وگو.

مباحث نظری

در بارهٔ فرهنگ

درآمدی بر «فلسفه فرهنگ»^۱

چکیده

فلسفه فرهنگ از گرایش‌های جدید فلسفه است که در سال‌های اخیر اهمیتی بیش از گذشته پیدا کرده‌است. فلسفه فرهنگ عناصر و مواد اندیشه و پژوهش خود را از سویی با رجوع به فیلسوفان بزرگ و از سوی دیگر از حوزه مطالعات و پژوهش‌های علوم انسانی و حتی علوم طبیعی فراهم کرده‌است. فلسفه تاریخ، انسان‌شناسی فلسفی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، زیست‌شناسی و انسان‌شناسی فرهنگی هر کدام به نحوی بستر تأملات فلسفه فرهنگ را فراهم ساخته‌اند. به همین جهت در فلسفه فرهنگ بیش از هر گرایش دیگر فلسفه، زمینه داد و ستد بین فلسفه و علوم انسانی فراهم شده‌است. تحولات جهانی در سه دهه اخیر و اهمیت یافتن هرچه بیشتر تلاقی‌های فرهنگی و تکرر فرهنگ‌ها باعث توجه بیشتر به موضوع فرهنگ در فلسفه و اخیراً موجب پیدایش فلسفه جدیدی با عنوان «میان‌فرهنگی» شده‌است.

کلید واژه‌ها: فرهنگ، فلسفه فرهنگ، فلسفه تاریخ، انسان‌شناسی، نقد فرهنگ.

۱. این مقاله در سال ۱۳۸۶ در مجله فلسفه دانشگاه تهران چاپ شده است.

تمهید

آنچه که در بستر تاریخ یونان در ذیل نام «فلسفه» پدید آمد، به تدریج دامن گسترده و تنوع یافت. فلسفه به عنوان گونه‌ای خاص از اندیشه انسانی در مواجهه با مسایل مختلف، موضوعات جدیدی پیدا کرد. فلسفه هویتی سیال دارد که هر بار که انسان با مسایل جدیدی روبرو شده، جان دوباره‌ای یافته و به گونه‌ای جدید به حیات خویش ادامه داده است. کاوشگری ذهن آدمی بیش از هر جا در فلسفه آشکار شده است. فلسفه موضوع خود را خود می‌یابد، آن را به پرسش می‌کشد و درباب آن به تأمل می‌پردازد.

اغلب عناوین خاصی که در فلسفه پیدا شده، در واقع نمود اهمیت یافتن موضوعی در زندگی انسان است. پدیده پیدایش عناوین خاص در فلسفه نمود دو واقعیت است: یکی گسترده‌گی دامنه موضوعات فلسفی و لزوم تمرکز افراد بر موضوعات خاص و دیگری تمایل برخی فیلسوفان معاصر به برخی مسایل و مهم نپنداشتن یا عدم تمایل به برخی موضوعات دیگر. پیدایش عناوینی چون فلسفه سیاست، فلسفه اخلاق، فلسفه علم، فلسفه دین، فلسفه هنر، فلسفه تکنولوژی، فلسفه ذهن و بسیاری از عناوین دیگر نشان‌دهنده گسترده‌گی دامنه موضوعات و ناتوانی تک انسانهای متفکر برای پرداختن به تمامی عرصه‌هایی است که با عنوان فلسفه پدید آمده است. در زمان ما فلسفه‌های خاص^۱ چنان تنوع یافته‌اند که شباهت آنها به یکدیگر به حد شباهت خانوادگی رسیده است. ظاهراً ناچاریم که به چنین تنوعی تن دردهیم. علوم و معارف مختلف به حسب موضوعات‌شان به مسایل و اموری می‌پردازند. اما از همین علوم و معارف پرسش‌هایی زاییده می‌شود که نیازمند اندیشه فلسفی است. با این مقدمه به موضوعی می‌پردازیم که به تدریج در بستر

۱. در ایران مدتی است که برخی عنوان «فلسفه‌های مضاف» را برای اشاره به این گروه از مطالعات فلسفی به کار می‌برند. اصطلاح مضاف در سنت فلسفه اسلامی و ایرانی ظاهراً سابقه‌ای ندارد. اغلب اهل فلسفه با شنیدن اصطلاح «مضاف» معنای فقهی آن به ذهنشان متبادر می‌شود. آیا اصطلاح فلسفه‌های خاص در مقابل فلسفه عام مناسب نیست؟ در باب گزینش و به کار گرفتن اصطلاحات کلیدی انتظار می‌رود که اهل فلسفه گفتگو و هم‌اندیشی بیشتری داشته باشند.

تاریخ دوره جدید به عنوان موضوعی مستقل به اندیشه درآمده و اندیشه‌های فیلسوفان را هم به خود جلب کرده است؛ این موضوع «فرهنگ» است.

مفهوم فرهنگ

اگر از مناقشات لفظی که در برخی زبانها از جمله زبان انگلیسی و فرانسه در مورد ترجیح فرهنگ یا تمدن وجود دارد، بگذریم، در سالهای آغاز قرن بیستم و یکم هیچ واژه‌ای بیش از فرهنگ (یا تمدن) توانایی و قابلیت حکایت‌گری و تبیین مسایل عالم معاصر را ندارد. اگر فرهنگ را آفریده‌ها و فرآیندهای پدید آمده در حیات جمعی اقوام مختلف در طول زمان بدانیم، مهمترین واحدی است که منشأ تنوع در عالم ماست. ماجراهایی چون هویت‌اندیشی، دیگری، تفاوت یا یکسانی، گفتگو، نزاع، بحران و ده‌ها عنوان دیگر که در همه عرصه‌های فکری مورد توجه قرار گرفته و به گونه‌های متفاوت به اندیشه درآمده، همه موضوعاتی هستند که با اندیشه درباب فرهنگ قابلیت بیشتری برای فهمیده شدن و تأمل و تحقیق پیدا می‌کنند.

از سوی دیگر همه اندیشه‌ها، نهادها، مناسبات، تکنولوژی، علوم و از جمله فلسفه غربی برآمده از تاریخی است که امروز تنها با واژه «فرهنگ» به عنوان یک مجموعه واحد در سیورورت، قابل اشاره می‌شود. با توجه به اصل هم‌پوشانی موضوعات فلسفی موضوع فرهنگ چنان گسترده است که تقریباً همه حوزه‌های جزیی پدید آمده در تاریخ اجتماعی انسان را در برمی‌گیرد.

در زمان ما فرهنگ به عنوان کلید واژه‌ای اساسی در حوزه‌های بسیار مختلف به کار می‌رود. آنچه که باعث توجه روزافزون به موضوع فرهنگ در حوزه فلسفه شده، روبرو بودن جهان معاصر با مسایلی مشترک است. فرهنگ به عنوان محصول و میراثی انسانی نیازمند توجه و مراقبت دایمی است. انسانها در فرهنگ‌های مختلف این نکته را به‌خوبی درک کرده‌اند. اما شرایط جدید جهان معاصر همه فرهنگ‌ها را با اوضاع جدیدی روبرو ساخته است. امروزه همه فرهنگ‌ها دستخوش مسایل مشترکی هستند. انسانهایی با تاریخها،

تجارب، اندیشه‌ها، رفتار و باورهای مختلف، به تعبیری کاملاً متداول، با «فرهنگ‌های» مختلف، برای زندگی در کنار هم به شناخت یکدیگر نیازمندند. در هیچ زمان دیگر سراغ نداریم که سرنوشت انسانها این‌گونه به یکدیگر پیوسته و وابسته باشد. واحد «فرهنگ» در زمان ما به مهمترین واحد اندیشیدن در باب مسایل دنیای معاصر تبدیل شده‌است. شرایط جدید بیش از همه معلول تحولاتی است که در تاریخ فرهنگ مدرن رخ داده است. فرهنگ مدرن از آغاز بسط همواره در درون خود با پرسش‌های بنیادی روبرو بوده و فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت سر گذاشته و فرهنگ‌های دیگر را هم دچار تلاطم و بحران ساخته است؛ به‌طوری که بحران در فرهنگ مدرن به صورت بحران همه فرهنگ‌ها درآمده و تأمل در شرایط هر فرهنگی منوط به فهم شرایط فرهنگ مدرن است.

علوم اجتماعی به‌خصوص مردم‌شناسی، بیش از علوم دیگر در تقویت توجه به فرهنگ نقش داشته است. مردم‌شناسی و فرهنگ‌شناسی با سنت‌های متفاوتی که در سه حوزه انگلستان، فرانسه و آلمان داشته^۱، در قرن بیستم موجب پیدایش نگاه جدیدی به تمایزات فرهنگی شده‌است. همراه با تحولات دوران پسااستعماری و گذر از نگاه‌های اروپامحورانه، توجه به «فرهنگ» به عنوان محدودهٔ آفریده‌ها و فرآیندهای هویت بخش جامعه‌ها و ملت‌ها بیشتر شده‌است.

تحولات جهانی در دو دههٔ پایانی قرن بیستم باعث شد دوباره بیشتر متفکران به حوزه فرهنگ توجه کنند. پایان دوران جنگ سرد و ورود جهان به دوران جدیدی از تعارضات و تناقضات، باعث پرسش‌های کاملاً جدیدی شد. تشدید امواج فراگیری که تصور غلبه بلامنازع فرهنگ مدرن و امحاء فرهنگ‌های قومی و منطقه‌ای را ممکن می‌ساخت، باعث شد که تنوعات فرهنگی و امکان سیر به سمت جهانی خالی از تنوع و تکرار، مورد تأمل باز

۱. برای آگاهی تفصیلی از تنوعات و سیر مباحث فرهنگ‌شناسی به کتاب فرهنگ‌شناسی از چنگیز پهلوان، فصل مفهوم فرهنگ در مکاتب مختلف مراجعه کنید.

هم بیشتری قرار گیرد. موضوع یگانگی^۱ فرهنگی و یا تكثر^۲ فرهنگی عنوانی است که از بسیاری از مسایل دیگر عالم معاصر حکایت می‌کند.

یکی از معضلاتی که مقدم بر هرگونه بحث و اظهارنظر درباب فرهنگ خود را آشکار می‌کند، لزوم داشتن تصور و تعریفی از فرهنگ است. در برخی از کتاب‌ها که تعریف‌های فرهنگ در آنها جمع شده، گاهی به عرضه بیش از دویست تعریف از فرهنگ اشاره می‌کنند^۳ و باز لزوم کامل و کاراتر کردن تعریف‌ها را متذکر می‌شوند. تعریف تیلور مردم‌شناس مشهور انگلیسی از فرهنگ نقطه عطفی در مطالعات فرهنگ‌شناسی به شمار می‌رود. وی فرهنگ را به «مجموعه منسجمی از اندیشه‌ها، باورها، رفتار، دین، هنر و دانش که قابل اکتساب باشد» تعریف می‌کند. (آشوری، ص ۳۹)

تعریف ما از فلسفه فرهنگ بستگی به نحوه تعریف و فهم ما از فرهنگ دارد. همه پژوهشگران در حوزه فرهنگ به دشواری این واژه اشاره کرده‌اند. اغلب آنها مثل والرش‌تاین معتقدند که مفهوم فرهنگ گسترده‌ترین مفهوم از میان مفاهیمی است که در حوزه علوم اجتماعی تاریخی به کار می‌رود. (نک: پهلوان، ص ۴۲۸) کنرزن با اشاره به بیش از یکصد سال کوشش برای تعریف کردن فرهنگ و باز هم نارضایتی، دشواری تعریف و تحدید فرهنگ را یادآور می‌شود. وی فرهنگ را عرصه مملو از وقایع و حوادث دایم نوبه نو شونده می‌بیند که از هیچ قاعده از پیش تعیین شده‌ای تبعیت نمی‌کند. البته وجود چنین پدیده‌ها و مقولاتی در فلسفه نامتعارف نیست. مفاهیمی چون وجود، حیات، تاریخ، طبیعت نیز از همین سنخند. (کنرزن، ۱۹۹۸) در مورد فرهنگ اجمالاً می‌دانیم که به چه اشاره می‌کنیم. اسکار نگت در مقاله‌ای که عنوان «چیست آنچه که بدان فرهنگ می‌گویند» بر آن نهاده است، می‌گوید شاید راحت‌ترین کار آن باشد که بگوییم فرهنگ همان است که فرهنگ‌پژوهان بدان می‌پردازند. اما بعد با استناد به نیچه می‌گوید فرهنگ هم مانند همه

1. monism
2. Pluralism

۳. به عنوان مثال نک: روح‌الامینی، ص ۱۷.

مفاهیم بزرگی که در تاریخ تفکر مطرح بوده اند، تعریف‌ناپذیر است. (نگت) اسوالد اشومر در کتاب خود به نام *فلسفه فرهنگ* ابتدا به دشواری مفهوم فرهنگ اشاره می‌کند؛ سپس نمونه‌هایی از نارسایی‌های در تعریف‌های عرضه شده را می‌آورد و نتیجه می‌گیرد که فرهنگ ظاهراً در عرصه مشخصی از حیات انسانی و در مقوله معینی قابل تحدید و تعریف نیست؛ لذا به پیشنهاد مولمان نزدیک می‌شود که «فرهنگ به‌طور کلی هر جایی که انسان باشد هست». ^۱ به تعبیر دیگر انسان یعنی فرهنگی. فرهنگ مساوق انسان است. با همین مبناست که در بسیاری از نوشته‌های اخیر تعریف انسان به عنوان موجودی فرهنگی برای بسیاری مقبول واقع شده است. ^۲ بر همین اساس اشومر می‌نویسد «فلسفه فرهنگ می‌تواند تنها در این چشم‌انداز تطور پیدا کند که به فرهنگ به عنوان قلمروی صوری خاصی نظر شود که از بنیان تا پیرامون تمامی انطباعات و ظهورات را ترسیم می‌کند و بدین طریق انطباعات و ظهورات ما را تا درونی ترین سطوح برجسته و آشکار می‌کند». (اشومر، پشت جلد) در فلسفه فرهنگ توجه اصلی به نسب بین انسان با طبیعت و انسان با دیگران است. انسان دایم در حال داد و ستد، اثرپذیری و اثرگذاری است. فرهنگ با همین اثرپذیری و اثرگذاری‌ها پدید می‌آید. دشواری تحدید و تعریف فرهنگ نیز از همین در سیلان و سریان بودن موضوعش است. وجه تاریخی فرهنگ نیز به همین سبب اهمیت دارد. به همین جهت است که به نظر برخی فرهنگ اساساً تاریخی است. فلسفه فرهنگ به لحاظ محدوده با فلسفه تاریخ تلاقی و تداخل دارد. به طوری که می‌توان با تسامح بین آنها به گونه ای این‌همانی قابل شد. (شیشکوف، ص ۳۸۴)

۱. اشومر، ص ۱۹.

۲. مثلاً نک: ویمر، درآمدی بر فلسفه میان‌فرهنگی.

فلسفه فرهنگ

اگر فرهنگ در زمان ما به اصطلاحی چنین پراهمیت و اساسی تبدیل شده‌است، فلسفه چگونه می‌تواند از اندیشیدن در آن باب چشم پوشی کند. اصطلاح «فلسفه فرهنگ» بنا به اقتضاء و شرایط جدید عالم به تدریج جای خود را بین فیلسوفان و دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی گشوده است. اگر فرهنگ را به همان معمولی‌ترین تعریف در نظر آوریم که محصولات و آفریده‌های حیات جمعی انسان است، امروزه فرهنگ به صورت بسیار خاصی بر انسان غالب شده است. گسترش مطالعات فرهنگی مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان، باعث افزایش توجه به مبانی این مطالعات شد. به تعبیر دیگر مردم‌شناسی فرهنگی مستلزم مردم‌شناسی فلسفی و به تعبیر جدیدتر مطالعه امور و اجزای فرهنگ، مستلزم نظریه‌های فرهنگی شد. مردم‌شناسان و متفکران و پژوهشگران در حوزه فرهنگ نیاز به مبانی نظری و تئوری‌های اساسی را همواره حس کرده‌اند. این نیاز شبیه نیازی است که به تدریج در دانشمندان علوم دقیقه پدید آمده است. نیاز به اندیشیدن درباب مبانی و روش‌های به کار رفته در علوم بود که باعث پیدایش فلسفه علم و گسترش و ژرفایی آن گردید.

شاید مهمترین پرسش فلسفه فرهنگ پرسش از سرنوشت انسان و نسبت او با آفریده‌های خودش است. با این منظر ده‌ها پرسش فلسفی موجود در آثار کلاسیک به گونه جدیدی خود را بر ما می‌نمایند. به نظر رالف کنرزمن فلسفه فرهنگ رشته‌ای است که مدت‌ها مورد غفلت قرار گرفته است. پرسش‌های فرهنگی که امروزه به صورت جدیدی اهمیت یافته‌اند، باعث پیوند به سرآغازهای زاینده‌ای برای فلسفه فرهنگ نقادانه شده است. (کنرزمن، سایت)

انسان به اعتبار داشتن زبان، اسطوره، دین، اخلاق، هنر، اقتصاد، نظام سیاسی، رسانه‌ها، علم و تکنیک، موجود فرهنگی است. فلسفه فرهنگ به پرسش از شرایط پیدایش فرهنگ به طور کلی و چگونگی بسط آن در فضاها و تاریخی و جغرافیایی خاص می‌پردازد.

به بیان دیگر فلسفه فرهنگ مجموعه کوشش‌هایی فلسفی برای توضیح پدیدار فرهنگ است. فلسفه فرهنگ به تأمل درباب عناصر فرهنگ، قواعد، ساختار و مراتب آن می‌پردازد.

هر چند این گونه کاربرد واژه فرهنگ (کولتور) مربوط به قرن بیستم است ولی ریشه آن را باید در پیش سقراطیان دید که بین آنچه «از طبیعت» است و آنچه از طریق جعل و ایجاد انسان پدید آمده، تمایز قایل شدند.

عناوینی چون تکثر فرهنگی، فرهنگ جهانی، فرهنگ دینی و فرهنگ سکولار، گفتگوی فرهنگها، فرهنگ عمومی و فرهنگ توده‌ای... و ده‌ها موضوع دیگر که مسایل دنیای معاصر است همه در این رشته قابل بحث و بررسی است. فلسفه میان فرهنگی را می‌توان یکی از شاخه‌های مهم رویدادهای بر درخت فلسفه فرهنگ دانست که امروزه از مهمترین و با نشاط‌ترین حوزه‌های فلسفی است. در این حوزه فیلسوفانی برخاسته از فرهنگهای مختلف با به رسمیت شناختن تنوعات فرهنگی می‌کوشند در فرآیند همکاری و گفتگو، مبانی فلسفی مشارکت همراه با تفاهم متفکران را فراهم نمایند. (نک: ویمر)

اگر از این درآمد توصیفی بگذریم، می‌توان به سابقه‌ای تاریخی در این باب نیز اشاره کرد. بحث فرهنگ و سپس فلسفه فرهنگ به‌خصوص در حوزه فلسفه آلمانی سابقه‌ای قابل توجه دارد و می‌توان به عنوان زمینه و تمهیدی مناسب برای بسط دادن و غنا بخشیدن به فلسفه فرهنگ بدان نگرست. در این مجال به شرح کوتاهی از این تاریخ می‌پردازیم.

توجه به فرهنگ در افلاطون، سوفسطاییان، ارسطو و سپس در رواقیان آغاز شده است. اما در قرون وسطی این توجه به ندرت و اندک بوده است. اما در دوره رنسانس مجدداً این توجه تجدید شده و قوت گرفته است. در قرن هجدهم فرهنگ صورت کاملاً جدیدی پیدا می‌کند. ویکو متفکر ایتالیایی، روسو و ولتر در فرانسه و هردر در آلمان مهمترین متفکرانی هستند که تحت تأثیر آنها و آثاری که نوشته‌اند، فرهنگ به عنوانی برای تفکر درباره تمامیت جسمی - روحی انسان در جهان طبیعی و همچنین جهان تاریخی - روحی تبدیل می‌شود. با روسو موضوع فرهنگ به صورت نقد فرهنگ هم ظاهر می‌شود که با متفکرانی

چون یاکوب بورکهارت، دیلتای، نیچه، کلاگس^۱، اشپنگلر و روستو^۲ ادامه می‌یابد. (شیشکوف، صص ۳۸۴ و ۳۸۵)

در حوزه فلسفه آلمانی اکنون فلسفه فرهنگ عنوانی شناخته شده است و ادبیات بحث با استناد به برخی از فیلسوفان گذشته فراهم شده است: انسان‌شناسی فیلسوفانی چون ماکس شلر، پلسنر، گهلن و کاسیرر. فلسفه تاریخ فیلسوفانی چون کانت، هردر، هگل، لویت، پوپر. نظریات زیبایی‌شناسانه متفکرانی چون کانت، شیللر، باومگارتن، آدورنو. اگر عنوان مبنای تقدم باشد فضل تقدم با متفکری آلمانی بنام فردیناند تونیس است که برای اولین بار در سال ۱۸۸۱ رساله استادی خود را با عنوان «جامعه و اجتماع. نظریه فلسفه فرهنگ» نوشته و اصطلاح فلسفه فرهنگ را به کار برده است. (کنرزن، ۱۹۹۸)

در شکل‌گیری فلسفه فرهنگ سه فیلسوف با اندیشه درباب تفاوت‌های ارگانیک انسان با حیوانات راه بحث‌های بیشتر درباب فرهنگ را گشودند. این سه تن هردر، گهلن و پلسنر بودند. هردر با توصیف اخص ویژگی انسان یعنی «موجود ناقص» و «رخنه‌دار»، با تصور حیات وی در طبیعت، در عین حال تقابل و لزوم چاره‌اندیشی و به بیان دیگر فرهنگ‌آفرینی را مورد توجه قرار داده است. به نظر وی زبان مهمترین توانایی انسان است. انسان با توانایی‌هایی چون عقل و زبان و آزادی به مفهومی از انسانیت نایل می‌آید. به نظر هردر انسان از اساس موجودی متفاوت از حیوانات است. انسان تنها موجودی است که از کاستی‌های خود آگاه است و به همین جهت همواره در حرکت، بی‌قرار و ناراضی است. انسان مانند زنبور عسل نیست که با ساختن کندویی کمالاتش به پایان رسد. به نظر وی دو احساس ناقص بودن و احساس آزادی منشأ پیدایش فرهنگ است. (واینر، ص ۱۹۶۶)

گهلن با تکیه بر مبانی هردر به جهات عملی حیات جمعی انسان در نهادها^۳ و یا از طریق نهادها و لذا به مباحث اخلاقی و سیاسی ناشی از آن پرداخته است. وی نشان

-
1. Klages
 2. Rüstow
 3. Institutionen

می‌دهد که انسان چگونه نقایص خود را به امتیازات تبدیل می‌کند. وی شرح می‌دهد که انسان با عمل به واسطه ابزار و عمل از طریق نهادها بارهای خود را کم می‌کند و در عین حال بقای خود را تضمین می‌کند.

پلسنر در تداوم تأمل در انسان از کیفیت جبران کردن نقایص انسان می‌پرسد. متفکر دیگری که در قرن بیستم نقشی اساسی در این بحث دارد ماکس شلر است. شلر به اندیشه‌های ارسطو و شلینگ درباره طبیعت توجهی اساسی دارد. شلر علی‌رغم توجه به فیلسوفان دیگری چون افلاطون و دکارت از آنها فاصله می‌گیرد. وی به تعادل بین نفس و کشش حیاتی و مکمل بودن آنها نسبت به یکدیگر قایل است. شلر به روح به عنوان ممیزی اساسی در انسان نسبت به همه موجودات قایل است.

کاسیرر با طرح صور متنوع فرهنگی از قبیل اسطوره، دین، هنر و علوم گوناگون می‌کوشد که با طرح نظریه صورتهای نمادین به آشتی بین آنها پردازد و نظامی فلسفی بنا کند که با آن بتوان همه صور فرهنگ را فهم و توصیف کرد. وی با توجه به خصوصیات زبان و سمبول، امکان توصیف سیورورت و تقریر یافتگی را فراهم می‌کند. خود وی عنوان فلسفه فرهنگ را کلیدی برای فهم کانون اصلی همه مسایل می‌داند.

کثرت مسایل مطروحه ظاهری است و در واقع کلیه موضوع‌های مورد بحث در این تألیف به یک موضوع برمی‌گردند و این همه مسأله در حقیقت راه‌هایی هستند که به یک مرکز واحد منتهی می‌شوند و به نظر من وظیفه یک نوع فلسفه فرهنگ است که این مرکز را کشف کند و محل آن را تعیین نماید. (کاسیرر، ص ۱۸)

کاسیرر که امکان طرح فلسفه فرهنگ را تنها پس از تقویت و تعمیق رویکرد انسان‌شناسی فلسفی می‌داند، در کتاب خود ابتدا روایتی از نحوه شکل‌گیری فلسفه انسان‌شناسانه عرضه می‌کند. در روایت کاسیرر پیدایش و گسترش علوم جدید به‌خصوص زیست‌شناسی قرن نوزدهم اهمیت بسیاری دارد. به نظر وی تأثیر انتشار کتاب داروین درباره منشأ انواع باعث می‌شود که «خصلت حقیقی فلسفه آنتروپولوژیک به صورت قاطع روشن گردد» (کاسیرر، ص ۴۲)؛ اما گام اساسی دیگر وقتی برداشته می‌شود که تصور تطور و جریان حیات در طبیعت با آنچه در فرهنگ و اجتماع است، مقایسه می‌شود. با رواج

چنین مقایسه‌هایی و کنار رفتن تصورات ارسطویی از طبیعت و انسان بحرانی در فهم انسان به وجود می‌آید. کاسیرر با نظر به همین بحران که انسان کانون خود را از دست داده است و با استناد به تحلیل ماکس شلر اظهار امیدواری می‌کند که با سیر رو به رشد یافته‌های علوم بتوان به‌نحوی انسان‌شناسی و فرهنگ‌شناسی نایل آمد. (نک: همان، ص ۴۵-۴۷)

یکی از آثار خواندنی در بحث فلسفه فرهنگ گفتگوهای کاسیرر و هایدگر است. در این گفتگوها هایدگر به معنایی فلسفه فرهنگ کاسیرر را نقد می‌کند. دوهرتی در کتاب «وجود، انسان و نماد» پس از معرفی فلسفه فرهنگ کاسیرر نقد هایدگر بر آن را توضیح می‌دهد. (نک: دوهرتی)

در همه انحاء انسان‌شناسی‌ها بستر فرهنگ‌پژوهی و فلسفه فرهنگ علوم دیگر هستند. فرهنگ و انسان‌شناسی به عنوان عناوینی که معطوف به موضوعات و پدیدارهایی دائم در سیورورت و تغییرند، باید با نظر به داده‌های علوم به اندیشه درآیند. بر همین اساس در انسان‌شناسی فرهنگی و فلسفه فرهنگ، متفکر دایم خود را نیازمند به دریافت دستاوردهای سایر علوم از علوم اجتماعی تا روان‌شناسی و زیست‌شناسی، باستان‌شناسی، زبان‌شناسی و مانند آن می‌داند.

در فرهنگ تاریخی فلسفه جلد چهارم از نحوه شکل‌گیری فلسفه فرهنگ و متفکرانی که ادبیات لازم برای تأمل درباب فرهنگ را فراهم کرده‌اند گزارش مفصلی وجود دارد. این فهرست بسیار طولانی است و فیلسوفانی کمتر آشنا را هم دربرمی‌گیرد. (نک: ریتز، صص ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۴)

نقد فرهنگ

نقد فلسفی فرهنگ از دیگر موضوعات فلسفه فرهنگ است. این نقد به بررسی پدیدارهای مدرن در جوامع صنعتی مثل رسانه‌ها و تکنیک، تعارضات اجتماعی، تقسیمات جهانی، نحوه استفاده از محیط زیست می‌پردازد. از دوره روشن‌نگری همراه با شکل‌گیری عقلانیت جدید و مناسبات متناسب با آن نقد مناسبات و نهادها و جهان‌بینی مدرن نیز شکل

گرفت. روسو با این که از مراجع و متفکران بزرگ اندیشه مدرن است اما در آثار وی آغاز نقد نسبت به مناسبات جدید را هم شاهد هستیم. این جهت گیری پس از آن به خصوص در متفکران آلمانی تداوم پیدا کرد. هردر یکی از متفکران در این حوزه است. نقد فرهنگ گرایشی همیشه حاضر در تاریخ دوره مدرن است که هر زمان به گونه ای ظاهر شده است؛ از نقد روسو که با یادآوری صورت های ساده حیات انسان در طبیعت شروع شده، تا نقد متفکران حوزه فرانکفورت که فرهنگ صنعت شده را نقد می کنند. این گرایش در فلسفه فرهنگ همیشه پر اهمیت بوده و در سیر دیالکتیکی تطورات فرهنگ غربی نقشی اساسی داشته است. نمونه آن را در مارکس، نیچه، زیمل می توان نشان داد. به نظر کنرزنمن اساساً فلسفه فرهنگ با احساس بحران در تاریخ غربی آغاز شده است. وی به خصوص به احساس بحران در قرن نوزدهم اشاره دارد. (کنرزنمن، ۱۹۹۸) نقد فرهنگ یکی از صور بروز همین احساس بحران است.

فلسفه فرهنگ نقادانه مبانی مختلفی یافته است. نیچه به شیوه خود یکی از زمینه سازان این نحوه نقد در دوره معاصر است. وی در کتاب چنین گفت زرتشت، در فصلی با عنوان در باره سرزمین فرهنگ، ما را با نگاهی ژرف نسبت به فرهنگ آشنا می کند (نک: نیچه، ۱۳۷۵، صص ۱۳۱-۱۳۳) «یگانه مضمونی که بی هیچ تردیدی در هر آنچه نیچه نوشته است به چشم می خورد، مضمون فرهنگ و مسأله تمدن است». (نیچه، ۱۳۸۲، ص ۲۰) وی فرهنگ مدرن را با فرهنگ یونانی باستان مقایسه می کند و آن را فاقد «وحدتی اصیل و واقعی» می داند و لذا اصلاً آن را فرهنگ واقعی نمی داند. «فرهنگی که ضعف خود را در قالب تساهل و گرایش به التقاط آشکار می کند». (همان، ص ۲۱) «نیچه آرزو داشت تا به یاری مطالعات کلی و تاریخی خویش درباره فرهنگ به کشف این نکته نائل شود که تجدید حیات فرهنگی در جهان مدرن مستلزم چه شرایطی است». (همان، ص ۲۵)

یکی دیگر از متفکرانی که زمینه نقد فرهنگ را فراهم نموده جورج زیمل است. زیمل به وجود گونه ای تعارض بین سیر تکاملی حیات فرهنگی و آزادی و کمال فرد انسانی اعتقاد دارد. وی گاهی از وقوع فاجعه در حیات فرهنگی انسان در دوره جدید سخن

می‌گوید. فرآیند تحولات اجتماعی و پیدایش عناصر فرهنگی جدید منجر به وضعیتی وخیم و حتی فساد روح انسان خواهد شد. وی در رساله مشهور خود درباب پول یکی از عوامل تحول در حیات فکری و فرهنگی جدید را تحلیل و تفسیر می‌کند. (کورز، صص ۲۶۲-۲۶۸)

یکی دیگر از تکیه گاه‌های فلسفه فرهنگ نقادانه فلسفه‌های حیات است. از این دیدگاه انسان با دو جهان روبروست. جهان طبیعت و جهان فرهنگ، بازگشت به حیات و نقد فرهنگ یکی از مبانی است که در تاریخ اروپا بسط یافته است. در این تلقی فرهنگ فرآورده‌های حیات جمعی انسان است که بنا به نیازها و به قصد بهبود زندگی فراهم آمده است. اما در عین حال به عنوان عاملی برای اسارت و از خود بیگانگی انسان تبدیل شده است. کاسیرر هرچند می‌تواند در زمره فیلسوفان نقاد فرهنگ قرار گیرد، ولی وی به بحران‌های پدید آمده در فرهنگ به عنوان فرصت‌هایی برای شروع مجدد می‌نگرد. بر همین اساس است که وی در انتظار پیدایش رشته جدیدی است که چه بسا مهمترین بخش فلسفه باشد. وی در فلسفه هم مانند سایر رشته‌ها، نحوی علاقه فزاینده به فرهنگ می‌بیند.

اگر نقد را به معنایی عام‌تر مراد کنیم می‌توان سنت نومارکسی قرن بیستم و فیلسوفانی چون لوکاچ، گرامشی را هم در زمره متفکران منتقد فرهنگ قرار داد. علاوه بر آن فیلسوفان ساختارگرا و فراساختارگرا و فیلسوفانی که به پست مدرن شهرت یافته‌اند نیز از آن حیث که به نقد تاریخ مدرنیته و مقومات و عناصر سازنده آن پرداخته‌اند در زمره منتقدان فرهنگ قرار می‌گیرند. امروزه در فهم مناسبات فرهنگ معاصر نمی‌توان از متفکرانی چون فوکو، لویتار و دریدا غفلت کرد. این متفکران در سه دهه اخیر تأثیری اساسی در پیدایش نظریات فرهنگی داشته‌اند. (نک: بشیریه) اگر بخواهیم مجموعه متفکرانی که منتقدانه فرهنگ معاصر را مورد تأمل قرار دهند نام ببریم فهرستی طولانی باید تهیه کرد. اما در هر صورت نباید دو متفکری را که تأثیری بنیادی در جهت‌گیری تفکر قرن بیستم به‌خصوص وجه منتقدانه آن داشته‌اند نادیده گرفت: مارتین هایدگر و ویتگنشتاین.

امروزه با رشد تکنیک و تهدید طبیعت، سیر پیشرفت‌های علمی و به‌خصوص اکتشافات و اختراعاتی که تهدیدآمیز به نظر می‌رسد، مواجهات فرهنگ مدرن با فرهنگ‌های دیگر، و ده‌ها مسأله جدید، نقد فرهنگ اهمیتی مضاعف پیدا کرده‌است.

فلسفه فرهنگ و دیگر علوم

اکتفا کردن اهل فلسفه به متن یا تاریخ فلسفه‌خوانی چه بسا باعث فربه شدن یک سنت و شرح و بسط پیدا کردن آن گردد، اما به این شیوه اندیشه‌های معطوف به عالم معاصر زاییده نمی‌شود. اندیشه تنها در مواجهه با پرسش است که قابلیت‌های خود را بروز می‌دهد. فلسفه هم به داد و ستد نیاز دارد. اندیشه باید ورودی داشته باشد. نزدیک‌ترین ورودی برای فلسفه همواره از سوی سایر علوم تأمین شده است. فلسفه فرهنگ همواره رویی به علوم فرهنگی (علوم انسانی) دارد و با آنها داد و ستد می‌کند.

از جمله تفاوت‌های فلسفه فرهنگ با دیگر شاخه‌های فلسفه در سطح و لایه مسایلی است که بدان می‌پردازد. اغلب رشته‌های فلسفه در ایران در لایه‌های انتزاعی سیر می‌کنند مثل منطق، فلسفه دین، فلسفه علم، فلسفه هنر و مانند آن. اما در فلسفه فرهنگ اندیشه فلسفی معطوف به لایه‌های انضمامی‌تر حیات انسانی می‌شود.

ده‌ها موضوع در حیات جمعی ما وجود دارد که در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی و انسانی مورد بحث قرار می‌گیرد. عرصه اصلی مسایل و موضوعات فلسفه فرهنگ همین علوم است. اگر فلسفه علم مسایل خود را از علم، فلسفه دین، از دین و فلسفه هنر از هنر اخذ می‌کند، فلسفه فرهنگ مسایل خود را بیشتر از حوزه وسیع علوم انسانی، که می‌توان آن را علوم فرهنگی^۱ نامید اخذ می‌کند. از این منظر پژوهش‌های علوم انسانی و با این تعبیر علوم فرهنگی عمدتاً مواد و زمینه‌های اندیشه‌ورزی در فلسفه فرهنگ را فراهم می‌کنند.

۱. در زبان آلمانی موجه است که علوم انسانی را علوم فرهنگی بنامیم، چنان‌که برخی می‌نامند. آنچه که در زبان انگلیسی humanities نامیده می‌شود، در زبان آلمانی Geisteswissenschaften گفته می‌شود. Geist را در

دیلتهای از متفکرانی است که راه پیوند بین فلسفه و علوم انسانی را فراهم نموده است. وی که صراحتاً علوم فرهنگی^۱ را به کار می‌برد پس از تفکیک روش علوم طبیعی از علوم فرهنگی به بیان اهمیت فلسفه در این علوم می‌پردازد. وی مغز و گوهر علوم فرهنگی را فلسفه و اساساً علوم فرهنگی یا علوم انسانی را علوم مبتنی بر تفهم^۲ می‌داند. با همین مبنا است که نتیجه می‌شود که نمی‌توانیم روش واحدی را برای همه علوم فرهنگی تجویز کنیم. (ریتر، ج ۴، ص ۱۳۱۶)

یکی از شاخه‌های فلسفه فرهنگ انسان‌شناسی فرهنگی (با مبنای فلسفی) است. مثلاً اخیراً اسوالد اشومر در کتابی با عنوان «اگزستانس فرهنگی انسان» (نک: اشومر، ۱۹۹۷) می‌کوشد طرحی از این‌گونه انسان‌شناسی عرضه کند. وی معتقد است که در سنت فلسفی پرسش از انسان همواره در قالب پرسش از روح انسانی مطرح شده است. اشومر می‌خواهد این بار این پرسش را در چشم‌اندازی از فلسفه فرهنگ مطرح سازد. در این چشم‌انداز روح در قلمرو ایده‌ال اندیشه‌های محض نیست بلکه در واقعیت‌های فرهنگی - تاریخی به اندیشه درمی‌آید. به بیان دیگر روح در صور متنوع ظهورش آن‌گونه که در حیات ملتهای مختلف، از درونی‌ترین لایه‌ها تا صورت‌های انضمامی و مادی آنها، پدیدار شده موضوع اندیشه قرار می‌گیرد. یکی از وجوه اهمیت این‌گونه مطالعات واقعیات اساسی زمانه است که فهم دیگری و تفاهم را ضروری‌تر از هر زمان ساخته است.

فارسی روح ترجمه می‌کنیم. با این اساس علوم انسانی علوم زاییده روح انسانی است که تقابل آن با علوم طبیعی را هم به ذهن متبادر می‌کند. با توجه به نحوه کاربرد هگلی واژه که به دو گونه روح سوپرناتو و روح ایزکیو هم قابل شده است، در واقع روح همان امری است که منشأ اندیشه، اخلاق، باور، علوم، مناسبات و مانند آن می‌شود.

1. Kultur-Wissenschaften
2. Verstehen
3. menschlichen Geist

نسبت فلسفه با سایر عناصر فرهنگ

فلسفه فرهنگ به همه موضوعات فلسفه از منظری خاص می‌پردازد. هنر، زبان، اسطوره، دین، علم، اخلاق همه از آن حیث که محصول و مقوم حیات جمعی انسان‌اند موضوعاتی برای فلسفه فرهنگ محسوب می‌شوند. با التفات دقیق به آنچه که با عنوان فرهنگ مورد اشاره قرار می‌گیرد، دیگر هیچ موضوع بلاواسطه‌ای برای فلسفه باقی نمی‌ماند. همه موضوعات متعارف در فلسفه بالاخره در بستری تاریخی - فرهنگی به اندیشه درآمده‌اند و تنها پس از اخذ صبغه‌ای فرهنگی، موضوع اندیشه واقع می‌شوند. تنها با تصویری انتزاعی و فارغ از زمان می‌توان برای موضوعات فلسفه به وجهی بالذات و فی نفسه قایل شد. آیا به‌راستی برای هنر، سیاست، اخلاق، متافیزیک و موضوعاتی از این دست می‌توان به ذات و حقایقی خارج از تاریخ و فرهنگ‌های محل پیدایش آنها قایل بود؟ این پرسش در تاریخ تفکر با پاسخ‌های مثبت و منفی به صورت‌های مختلف روبه‌رو شده است. تنوع پاسخها حداقل اهمیت پرسش را مشخص می‌کند. از این منظر فلسفه فرهنگ می‌تواند تمهیدی برای ورود خودآگاهانه به شاخه‌های دیگر فلسفه تلقی شود. فلسفه فرهنگ علاوه بر توجه به اندیشه‌ها همواره به بستر پیدایش آنها و نسبت آنها با سایر عناصر توجه می‌دهد.

فلسفه فرهنگ و سنت فلسفی ایران

با توجه به آنچه که امروز در بستر تاریخ اندیشه غربی فلسفه فرهنگ نامیده می‌شود، در سنت اسلامی - ایرانی عدیلی برای آن وجود ندارد. اما می‌توان سررشته‌هایی در لابه‌لای متون برای این بحث یافت که راه اندیشه‌ورزی در این باب را بگشاید. دکتر رضا داوری اخیراً کتابی با عنوان «فارابی فیلسوف فرهنگ» منتشر کرده است. به نظر ایشان فارابی در آغاز تأسیس فلسفه اسلامی به فرهنگ در ذیل عنوان «ادب» توجه داشته است. اما در ادامه بسط تفکر فلسفی این وجه از فلسفه بسط پیدا نکرده است. ابن خلدون موردی استثنایی است که می‌تواند در این بحث نقشی اساسی ایفا کند. علامه طباطبایی در جلد دوم کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» راهی برای گفتگو در این باب گشوده است، به‌خصوص که

با نقد مرحوم مطهری روبرو شده. خود این نکته آموزنده است که در موضوعی جدید که دو استاد و شاگرد وارد شده‌اند، دو راه متفاوت در پیش گرفته‌اند. (نک: علامه طباطبایی و مطهری) مرحوم محمدتقی جعفری در کتاب خود با عنوان «فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو» کوشیده است بر اساس تعاریفی که از فرهنگ در دایرةالمعارف‌های کشورهای مختلف وجود دارد راهی را برای ورود به بحث فرهنگ بگشاید. (نک: جعفری)

اهمیت یافتن واحد فرهنگ در تحولات عالم معاصر، ما را نیز به مطالعات بیشتر درباره فرهنگ، به‌خصوص با تکیه بر میراث فلسفی خود دعوت می‌کند. فلسفه فرهنگ در عالم ما ایرانیان می‌تواند موقف تأملات فلسفی ما برای اندیشه درباره گذشته تاریخی و وضعیت کنونی و نسبت آن با فرهنگ جهانی معاصر و تأمل درباره امکانات مختلف نهفته در این فرهنگ باشد.

منابع

- Doherty, Josef E. (1972). *Sein, Mensch und Symbol*. Bouvier Verlag. Bonn.
- Konersmann, Ralf. (1998). "Kulturphilosophie", in: Pieper, Annemarie (Hg.). *Philosophische Disziplinen*. Ein Handbuch. Leipzig. S. 165-184
- Konersmann, Ralf. [www. Ralf Konersmann Projekt 1 Kulturphilosophie. htm](http://www.RalfKonersmannProjekt1Kulturphilosophie.htm).
- Negt, Oskar. <http://alpha.dickinson.edu/departments/germn/glossen/heft3/negt.html>.
- Ritter, J. und Gründer, K. (1976). *Historisches Wörterbuch der Philosophie*. B. 4. Schwabe & Co. Verlag. Basel/ Stuttgart.
- Schischkoff, Georgi (Hrg.). (1978). *philosophisches Wörterbuch*. Kröner. Stuttgart.
- Schwemmer, Oswald. (1997). *Die kulturelle Existenz des Menschen*. Akademie Verlag. Berlin.
- Schwemmer, Oswald. (2005). *Kulturphilosophie. Eine medientheoretische Grundlegung*. Wilhelm Fink Verlag. München.
- Wimmer, Franz Martin. (2004). *Interkulturelle Philosophie. Eine Einführung*. UTB. Facultas Verlag. Wien.
- آشوری، داریوش. (۱۳۸۰). *تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ*. تهران: آگاه.
- اسمیت، فیلیپ. (۱۳۸۳). *درآمدی بر نظریه فرهنگی*. ترجمه حسن پویان. تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- بشیری، حسین. (۱۳۷۹). *نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم*. تهران: موسسه فرهنگی آینده پویان.
- پهلوان، چنگیز. (۱۳۸۲). *فرهنگ‌شناسی. گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن*. چاپ دوم. تهران: نشر نقره.
- جعفری، محمدتقی. (۱۳۷۷). *فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو*. تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- داوری، رضا. (۱۳۸۲). *فارابی فیلسوف فرهنگ*. تهران: ساقی.
- روح‌الامینی، محمود. (۱۳۸۴). *زمینه فرهنگ‌شناسی*. چاپ چهارم. تهران: عطار.

طباطبایی، سیدمحمد حسین. (بی‌تا). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*. جلد دوم. قم: صدرا. کورز، لیوئیس. (۱۳۸۶). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. چ سیزدهم تهران: ثلاثی، علمی.

کاسیرر، ارنست. (۱۳۸۰). *رساله‌ای در باب انسان*. درآمدی بر فلسفه فرهنگ. چاپ سوم ترجمه بزرگ نادرزاده. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مطهری، مرتضی. (۱۳۶۰). «جاودانگی اخلاق» در *یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری*. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

معینی، جهانگیر. (۱۳۷۴). *نظریه و فرهنگ*. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی.

نیچه، فردریش ویلهلم. (۱۳۷۵). *چنین گفت زرتشت*. ترجمه آشوری. تهران: آگاه.

----- (۱۳۸۲). *فلسفه، معرفت و حقیقت*. ترجمه فرهادپور. چ دوم. تهران:

هرمس.

واینر، فیلیپ (ویراستار). (۱۳۸۵). *فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها*. گروه مترجمان. تهران: سعاد.